



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

هفتمین مسائل از مسائل هشت گانه‌ای که مرحوم محقق (رضوان الله تعالی علیه) مطرح کردند این بود که اگر چنانچه مرد قبل از آمیزش با زن بمیرد حکم مهر چیست؟ و سایر احکام مترتب بر وفات هم چیست؟ و اگر زن قبل از آمیزش بمیرد حکم مهر چیست؟ و حکم ارث چیست؟ و مانند آن؛ مسئله نصف مهر و مانند آن را اینجا مطرح نکردند.^۱

اما روایات مسئله که اکثر آن روایات ناظر به این است که نصف مهر را می‌برند، معارضی دارد که آن روایات می‌گویند که تمام مهر را ارث می‌برند. این روایات که در جلد ۲۱ قرار داشت، بخشی از این روایات خوانده شد که به روایت یازدهم رسیدیم. بعد از خواندن روایات این باب - إن شاء الله - مشخص می‌شود که روایت‌هایی که دلالت دارد نصف مهر را زن می‌برد با روایت‌هایی که دلالت دارد تمام مهر را می‌برد، چگونه باید بین اینها جمع کرد؟ نظر مرحوم شیخ طوسی در این زمینه چیست که برخی از متأخران هم راه مرحوم شیخ طوسی را طی کردند، آیا آن راه درست است یا نه؟ اگر درست نیست، دلیل آن چیست و راه دیگر چیست؟ به روایت یازدهم رسیدیم؛ یعنی وسائل جلد ۲۱ صفحه ۳۲۹ حدیث یازدهم: مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) این حدیث را از «عَنْ حُمَيْدِ بْنِ

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۶۷.

زِيَادٍ عَنِ ابْنِ سَمَاعَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ» نقل می‌کند^۱ - که این روایات غالب اینها معتبر است حالا یا صحیحه است یا موثقه - «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا وَلَمْ يَدْخُلْ بِهَا» سؤال شد در زمینه زنی که شوهرش مُرد و آمیزش نکرد؛ پس عقد شد آمیزش نشد و قبل از آمیزش این مرد مُرد. حضرت فرمود: «إِنْ كَانَ سَمِيَ لَهَا مَهْرًا»، چون مهر رکن نیست، مقتضای عقد هم نیست، آنچه که رکن است زوجین هستند، این طور نیست که مهر به منزله ثمن باشد که اگر ذکر نشود معامله غرری است؛ مهر نه رکن است و نه شرط و نه مقتضای عقد. در باب «مهور» - إِنْ شَاءَ اللَّهُ - خواهد آمد که حتی اگر شرط «عدم المهر» بکنند، این شرط نه مخالف کتاب و سنت است و نه مخالف مقتضای عقد، چون ذات عقد نکاح این طور نیست که به مهر وابسته باشد؛ البته نکاح متعه حکم خاص خودش را دارد. غرض این است که اگر شرط عدم مهر هم بکنند این طور نیست که شرط مخالف مقتضای عقد باشد و این شرط باطل باشد، چون عقد اقتضای مهر ندارد. «فِي الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا وَلَمْ يَدْخُلْ بِهَا»، حضرت فرمود: «إِنْ كَانَ سَمِيَ لَهَا مَهْرًا» اگر «مهر المسمی» ای دارد چند حکم در اینجا هست: «فَلَهَا» نصف مهر است، این یک؛ و چون زوجه او بود به عقد او درآمد، از او ارث می‌برد، این دو؛ «وَإِنْ لَمْ يَكُنْ سَمِيَ لَهَا مَهْرًا» اگر مهری برده نشد، «فَلَا مَهْرَ لَهَا»؛ نه «مهر المسمی» چون تسمیه نشد و نه «مهر المثل» چون آمیزش نشد، «وَأَمَّا تَرْتُهُ»، چون همسر اوست عقد زوجیت می‌آورد و زوجه ارث می‌برد. «قُلْتُ وَالْعِدَّةُ قَالَ كَفَّ عَنْ هَذَا» عرض کرد که حکم عدّه چیست؟ حالا سرّ آن چه بود فرمود رها کن از این؛ حالا یا قبلاً فرموده بود یا اینجا جایش نبود که او باید عدّه وفات نگه دارد، روایات متعددی هست که باید عدّه وفات نگه دارد. پس عدّه وفات هست و اگر «مهر المسمی» ذکر شده بود نصف مهر هست، ارث هست و مانند آن.

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۶، ص ۱۱۹.

این روایت یازده هم از همان روایاتی است که دلالت بر نصف دارد و مرحوم صاحب وسائل و همفکران ایشان این طایفه را مقدم می‌دارند بر روایاتی که می‌گویند «تمام المهر» را باید بدهد.

روایت دوازدهمی که مرحوم کلینی «عَنْ حُمَيْدٍ عَنْ ابْنِ سَمَاعَةَ وَ عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ الرَّزَّازِ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ جَمِيعاً عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ الْحَسَنِ الصَّقَلِ وَ أَبِي الْعَبَّاسِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع» نقل می‌کند این است: «فِي الْمَرْأَةِ يَمُوتُ عَنْهَا زَوْجُهَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا»؛ زنی است که عقد شده و همسرش قبل از آمیزش می‌میرد، حکم آن چیست؟ در خود این سؤال آن مهر و ارث و مانند آن را مطرح نکردند، از جواب معلوم می‌شود که محور سؤال سائل چیست. گاهی سؤال با همه خصوصیات در روایت ذکر می‌شود، گاهی چون از جواب فهمیده می‌شود که محور سؤال چیست، مدار سؤال ذکر نمی‌شود. سائل سؤال نکرد که حکم مهر چیست؟ حکم عده چیست؟ حکم ارث چیست؟ سؤال کرد زنی است که به عقد کسی درآمده و قبل از آمیزش، شوهرش مُرده، حضرت فرمود: «لَهَا نِصْفُ الْمَهْرِ»، این یک؛ «وَلَهَا الْمِيرَاثُ» چون زوجه اوست، دو؛ «وَعَلَيْهَا الْعِدَّةُ» که فرمود اگر زنی شوهرش بمیرد حالا چه آمیزش شده باشد چه آمیزش نشده باشد باید چهارماه و ده روز عده نگه بدارد. این نصف مهر را این حدیث دوازدهم هم در بر دارد.^۱

حدیث سیزدهم که مرحوم صدوق نقل کرد: - این روایات دوازده‌گانه را مرحوم کلینی نقل کرده بود «إِلَّا مَا خَرَجَ بِالْذَّلِيلِ» - «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ» - که این همان روایتی است که در جلد بیست وسائل هم محل بحث بود^۲ - «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي أُخْتَيْنِ أُهْدِيَتَا لِأَخَوَيْنِ إِلَى أَنْ

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۶، ص ۱۱۹؛ وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۳۰.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۵۱۳.

قَالَ» این راوی «قِيلَ لَهُ» یعنی به حضرت گفته شد که «فَإِنْ مَاتَتْ قَبْلَ انْقِضَاءِ الْعِدَّةِ»؛ اگر این دو زن که به اشتباه به خانه دو شوهر اشتباهی رفتند، آمیزش صورت گرفته که در روایت از آن به «غشیان» یاد شده است و این غشیان و آمیزش هم به شبهه بود و این شبهه هم در فعل بود نه در عقد! چون قبلاً ملاحظه فرمودید گاهی وطی به شبهه، شبهه در عقد است یعنی عقد باطل است اینها خیال می‌کردند صحیح است؛ یک وقتی نه، عقد صحیح است، منتها این معقوده دیگری بود که به اینجا آمده است، وطی، وطی به شبهه است که شبهه در فعل است، نه در عقد. «إِلَى أَنْ قَالَ قِيلَ لَهُ فَإِنْ مَاتَتْ قَبْلَ انْقِضَاءِ الْعِدَّةِ»؛ یعنی قبل از اینکه از این وطی به شبهه عده بگیرند، اگر عالم بودند همان‌طوری که مهر برای بغی نیست «لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ»^۱ هست، عده هم برای زنا نیست، چون شبهه بود عده هست. این زن‌ها از آن شوهر شبهه‌ای باید عده نگه دارند. اگر قبل از انقضای عده این شوهر اصلی‌شان مُرد یا خودشان مُردند چه؟ «فَإِنْ مَاتَتْ قَبْلَ انْقِضَاءِ الْعِدَّةِ»، حضرت فرمود: «يَرْجِعُ الزَّوْجَانِ بِنِصْفِ الصَّدَاقِ عَلَى وَرَثَتِهِمَا». چون تمام مهر را به اینها دادند و این مرگ قبل از آمیزش اتفاق افتاد، مرگ قبل از آمیزش هم به منزله طلاق قبل از آمیزش است و زنی که قبل از آمیزش بمیرد مانند زنی است که قبل از آمیزش طلاق کند، بیش از نصف حق ندارد، این شوهرها تمام مهر را دادند، نصف مهر را به عنوان دین می‌گیرند و چون زن و شوهر هستند از مال آنها هم ارث می‌برند؛ لذا فرمود: «يَرْجِعُ الزَّوْجَانِ بِنِصْفِ الصَّدَاقِ عَلَى وَرَثَتِهِمَا» این دو زن، یک؛ دو: «فَيَرِثَانِيهَا الزَّوْجَانِ» که حکم ارث است؛ یعنی این شوهرهای اصلی که تمام مهرشان را دادند، نصف مهر را استرداد می‌کنند، یک؛ از زن‌هایشان هم ارث می‌برند، دو؛ چون زن و شوهر بودند. حالا سائل سوال می‌کند: «فَإِنْ مَاتَ الزَّوْجَانِ» اگر شوهرها - شوهرهای اصیل - قبل از آمیزش بمیرند چه؟ فرمود: «تَرِثَانِيهَا» این دو زن از این شوهرهای اصلی‌شان

۱. الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا (عليه السلام)، ص ۲۶۲.

ارث می‌برند چون زن و شوهرند، این یک؛ «وَلَهُمَا نِصْفُ الْمَهْرِ»^۱ چون وفات قبل از آمیزش حکم طلاق قبل از آمیزش را دارد و نصف مهر را حق دارند. این همان روایتی بود که محور بحث مسئله هفتم بود و از جلد بیستم هم خواندیم.

روایت چهارده این باب که باز مرحوم صدوق «عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْعَبْدِيِّ عَنْ عُيَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع» نقل کرد، این است که «فِي الرَّجُلِ يُزَوِّجُ ابْنَهُ يَتِيمَةً فِي حَجَرِهِ»؛ اینها گاهی بچه‌ها را از پرورش‌گاه و شیرخوارگاه و مانند آن می‌آوردند در خانه‌هایشان نگه می‌داشتند، یک دختر کوچکی قبل از بلوغ در خانه اینها بود و در دامن اینها بود، این مرد این دختر را به عقد پسر خودش درآورد، «وَأَبْنُهُ مُدْرِكٌ» پسر او بالغ بود، اما «وَالْيَتِيمَةُ غَيْرُ مُدْرِكَةٍ» این دختر یتیم بالغ نبود، این جائز است یا جائز نیست؟ «قَالَ نِكَاحُهُ جَائِزٌ عَلَى ابْنِهِ»؛ او چون ولی بود برای فرزندش یک چنین همسری گرفت، نکاح او جائز است یعنی جواز وضعی دارد یعنی نافذ است. «فَإِنْ مَاتَ»؛ اگر این پسر که زوج است مُرد، «عُزِّلَ مِيرَاثُهَا مِنْهُ حَتَّى تُدْرِكَ»؛ این یتیمه و این دختر چون بالغ نیست باید صبر کرد، سهم او را از مال این پسر که مُرد جدا می‌کنند و نگه می‌دارند تا بالغ بشود، وقتی بالغ شد به او اطلاع می‌دهند که شما به عقد این پسر درآمدی، آیا به این نکاح رضایت می‌دهید یا نمی‌دهید؛ اگر رضایت نداد که ارث نمی‌برد، اگر رضایتش برای همین مال بود که ارث نمی‌برد، اما اگر واقعاً راضی بود به این عقد می‌شود زوجه او، این مال که سهم اوست ارث می‌برد.

پرسش: اجازه را باید ناقل بدانیم یا کاشف؟

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۴۲۲؛ وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۳۰.

پاسخ: حالا اینجا در بحث اجازه هر چه را که ما در باب نکاح گفتیم یا خصیصه‌ای برای نکاح نباشد، همان حکم هست. «علی‌ای حال» در اینجا از همین حدیث معلوم می‌شود که این عقد، عقد فضولی نیست، رأساً از بحث اجازه بیرون است؛ چون وقتی از حضرت سؤال کردند که پدر می‌تواند برای پسرش زن بگیرد حضرت فرمود «نِكَاحُهُ جَائِزٌ» یعنی نافذ است، سخن از عقد فضولی نیست. اما این جریان رضایت برای اینکه کشف بکند که واقعاً راضی است یا اینکه به طمع ارث دارد رضایت می‌دهد؟

«فَإِنْ مَاتَ»؛ اگر این پسر که شوهر بود بمیرد، «عُزِّلَ مِيرَاثُهَا مِنْهُ» مقدار ارث این زن که مثلاً یک چهارم است از مال این مرد جدا می‌شود، «حَتَّى تُدْرِكَ» تا اینکه بالغ بشود، «فَإِذَا أَدْرَكَتْ» اگر بالغ شد، «حَلَفَتْ بِاللَّهِ مَا دَعَاها إِلَى أَخْذِ الْمِيرَاثِ إِلَّا رِضَاهَا بِالنِّكَاحِ» او باید سوگند یاد کند که الآن که می‌خواهد ارث را بگیرد برای اینکه همسر اوست، نه برای اینکه چون پولی نصیب او شده بگوید من به این نکاح راضی‌ام، «ثُمَّ يُدْفَعُ إِلَيْهَا الْمِيرَاثُ»، این یک؛ «وَنِصْفُ الْمَهْرِ»^۱ این دو. پس معلوم می‌شود که اگر عقدی واقع شد قبل از آمیزش، شوهر بمیرد، زن نصف مهر را می‌برد که مرگ قبل از آمیزش به منزله طلاق قبل از آمیزش است. اولاً باید خود مطلب مستقر بشود، یک؛ آن وقت فروع جانبی آن هم مستقر بشود، دو؛ که آیا در این جهت فرقی بین مرگ زن و شوهر هست یا نیست؟ چون در طلاق یک جنبه است. آیا این مانند طلاق است که مرد زنده است زن رها می‌شود؟ یا نه، حکم طلاق را دارد ولی مانند طلاق نیست؛ چه زن بمیرد قبل از آمیزش و چه مرد قبل از آمیزش بمیرد، حکم مرگ «أحدهما» قبل از آمیزش، حکم طلاق دارد مطلقاً. در این گونه از موارد سخن از مرگ شوهر بود.

۱. من لا یحضر الفقیه، ج ۴، ص ۳۰۹؛ وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۳۰.

روایت پانزده این باب را مرحوم صاحب وسائل از کلینی یا از صدوق نقل نمی‌کند، فقط عنوان پانزده این است که «وَقَدْ تَقَدَّمَ فِي حَدِيثِ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي جَارِيَةٍ لَمْ تُدْرِكْ لَا يُجَامَعُ مِثْلُهَا أَوْ رَتْقَاءَ إِلَى أَنْ قَالَ قُلْتُ» سائل می‌گوید که «فَإِنْ مَاتَ الزَّوْجُ عَنْهُمْ قَبْلَ أَنْ يُطْلَقَ»؛ اگر شوهر قبل از طلاق بمیرد حکم آن چیست؟ «قَالَ لَهَا الْمِيرَاثُ»، یک؛ «وَنِصْفُ الصَّدَاقِ»، دو؛ «وَعَلَيْهِنَّ الْعِدَّةُ»^۱، سه. عده و میراث برای اینکه زن و شوهر بودند. اگر شوهر بمیرد زن ارث می‌برد و فرزند نداشته باشد یک چهارم ارث می‌برد و اگر شوهر بمیرد زن باید چهارماه و ده روز عده نگه بدارد، این به دلیل زوجیت است؛ اما «نصف الصداق» برای اینکه این به منزله طلاق قبل از آمیزش است.

روایت شانزده این باب فرمود: «وَفِي حَدِيثِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا» - چون این روایت را قبلاً نقل کرده بود الان دیگر نمی‌گویم یا از صدوق می‌گوییم - «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع» که از این جهت مرسل است، «فِي رَجُلٍ أُرْسِلَ» به خدمت امام که مثلاً این حکم را سؤال بکند «يَخْطُبُ عَلَيْهِ امْرَأَةً وَهُوَ غَائِبٌ» یا «يَخْطُبُ عَلَيْهِ امْرَأَةً وَهُوَ غَائِبٌ»؛ یک کسی که حضور ندارد و وکیل او برای او خطبه می‌کند عقد می‌کند زن می‌گیرد، یک؛ «وَفَرَضُوا الصَّدَاقَ»، دو؛ اینها محور سؤال است. مردی که توکیل کرده، در حال غیبت برای او زن گرفتند، مهریه هم معین کردند. «ثُمَّ جَاءَ خَبَرُهُ أَنَّهُ تُوفِّيَ بَعْدَ مَا سِيقَ الصَّدَاقُ»؛ بعد وقتی که به او خبر دادند که زنی برای شما عقد کردیم و مهریه‌ای به فلان مبلغ قرار دادیم، او مهریه را داد. «ساق» او صداق را، «سِيقَ الصَّدَاقِ»؛ یعنی صداق مسوق شد که مجهول است. پس بعد از اینکه صداق به این زن رسید، قبل از آمیزش، این مرد مُرد. «ثُمَّ جَاءَ خَبَرُهُ» که «أَنَّهُ تُوفِّيَ بَعْدَ مَا سِيقَ الصَّدَاقُ» یعنی بعد از اینکه صداق داده شد. حکم در اینجا چیست؟ برای او زن

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۳۰.

گرفتند، مهر معین کردند، او هم مهر را داد و قبل از اینکه بیاید و آمیزش کند مُرد، تکلیف چیست؟ «فَقَالَ إِنْ كَانَ أُمْلِكَ بَعْدَ مَا تُؤْفَى فَلَيْسَ لَهَا صَدَاقٌ وَلَا مِيرَاثٌ وَإِنْ كَانَ أُمْلِكَ قَبْلَ أَنْ يُتَوَفَّى فَلَهَا نِصْفُ الصَّدَاقِ وَهِيَ وَارِثَةٌ وَعَلَيْهَا الْعِدَّةُ»^۱ اگر این مسئله زواج و عقد و نکاح و اینها قبلاً مستقر نشد، این نه زن او بود نه مهریه دارد نه عده دارد نه ارث؛ اما اگر زوجیت مستقر شد، هم مسئله ارث مطرح است، هم مسئله عده مطرح است و هم مسئله نصف صدق مطرح است.

این روایت صدرش معلوم نیست که برای صدوق است یا برای کلینی. روایت شانزده مانند روایت پانزده چون در بخش‌های قبل نقل شد، مرحوم صاحب وسائل دارد که در خبر «عبد الله بن بکیر»، نمی‌گوید این از کلینی است یا از صدوق است تا صدر و ذیل آن مشخص بشود؛ ولی به هر حال این حکم مانند سایر روایات است که اگر زوجیت مستقر شد ارث هست، عده هست و نصف صدق، چون آمیزش نشد.

روایت هفده این باب اصلاً ارتباطی به مسئله ما ندارد؛ مربوط به این است که چه وقت مهر واجب می‌شود. روایت هفده: «وَفِي حَدِيثِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِذَا التَّقَى الْخَتَانَانِ وَجَبَ الْمَهْرُ»^۲ ظاهر این روایت تمام مهر است و نقل این روایت در باب اینکه مرگ قبل از آمیزش نصف مهر دارد، وجهی ندارد این روایت در این باب نقل بشود.

روایت هیجده هم «وَفِي حَدِيثِ دَاوُدَ بْنِ سِرْحَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِذَا أَوْلَجَهُ فَقَدْ وَجَبَ الْغُسْلُ وَالْجَلْدُ وَالرَّجْمُ وَوَجَبَ الْمَهْرُ»^۳ این روایت هم هیچ ارتباطی به مسئله ما ندارد.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۳۰ و ۳۳۱.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۳۱.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۳۱.

مرحوم صاحب وسائل حالا می‌خواهد اینها را جمع‌بندی کند که روایت فراوانی است. آن روایت‌هایی که دارد «تمام المهر» زیاد نیست؛ اما این روایت‌هایی که شما شمردید اینها زیاد است، ولی خیلی از آنها مربوط به «نصف المهر» نیست. ایشان می‌خواهد بگوید روایات اکثر است؛ اینها را جمع کردی اکثر کردی!

در حدیث نوزده دارد که «فِي حَدِيثِ يُوُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ لَا يُوجِبُ الْمَهْرُ إِلَّا الْوَقَاعُ فِي الْفَرْجِ»^۱ آمیزش باید بشود. اینها احکام مهر است؛ اما بحث در این است که آمیزش نشده و مُرد، یا زوج مُرد یا زوجه. شما الآن چندتا روایت اینجا نقل کردی که از بحث بیرون است، بعد در برابر شیخ طوسی می‌خواهید بگویید آن روایات فراوان‌تر از این است؟! آنها که شما نقل کردی خیلی‌اش از بحث بیرون است!

بعد می‌فرماید: «أَقُولُ: وَتَقَدَّمَ مَا يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ وَ يَأْتِي مَا يَدُلُّ عَلَيْهِ فِي الْعِدَّة»^۲ در باب عده که کتاب «طلاق» است آنجا خواهیم گفت و در باب «میراث». در کتاب «طلاق»، یک؛ در کتاب «ارث»، دو؛ روایاتی است که اگر چنانچه آمیزش شده تمام مهر را باید بدهند. می‌خواهند از آن استفاده کنند که اگر آمیزش نشده نصف مهر را باید بدهند. بینید این‌طور ردیف کردن کار فقیه نام‌آور نیست!

حالا برویم به سراغ طایفه ثانیه که می‌گوید تمام مهر را بدهیم. روایت بیستم این باب که مرحوم شیخ طوسی نقل کرد - این باب ۵۸ بخش اول روایات مرحوم کلینی بود، بخش دوم روایت مرحوم صدوق بود، بخشی هم در این ضمن بدون اینکه به کسی اسناد بدهد آن روایات را نقل کرد، اما بخش سوم روایاتی از مرحوم شیخ طوسی نقل می‌کند - «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَّارٍ عَنْ أَخِيهِ عَلِيٍّ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۳۱.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۳۱.

عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ وَابْنِ مُسْكَانَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ - «سَأَلْتُهُ عَنِ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا وَ لَمْ يَدْخُلْ بِهَا»؛ سؤال کرد عقدی واقع شده، شوهر قبل از آمیزش مُرد. این خصوصیت سؤال که آیا از عده سؤال کرد؟ از ارث سؤال کرد؟ از نصف مهر سؤال کرد؟ «مهر المسمی» سؤال کرد؟ از چه سؤال کرد؟ مشخص نیست، از جواب معلوم می‌شود که محور سؤال چیست؛ وگرنه در سؤال هیچ کدام از این عناوین نیامده است. سؤال کرد «عَنِ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا وَ لَمْ يَدْخُلْ بِهَا»، همین! زنی است عقد شده قبل از آمیزش شوهرش مُرد؛ ولی از جواب معلوم می‌شود که محور سؤال چه بود. «فَقَالَ إِنْ كَانَ فَرَضَ لَهَا مَهْرًا» اگر «مهر المسمی» دارد، «فَلَهَا مَهْرُهَا» تمام مهر را باید بدهند - این اولین روایتی است که دلالت دارد بر اینکه مرگ قبل از آمیزش تمام مهر را دارد - «وَ عَلَيْهَا الْعِدَّةُ» در عده مخالف نیستند برای اینکه عده وفات است، «وَ لَهَا الْمِيرَاثُ» در ارث هم مخالف هم نیستند چون زوجه بود، «وَ عِدَّتُهَا أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ وَ عَشْرًا» چهارماه و ده روز هم عده اوست. عده او نصف عده نیست، تمام عده است، تمام چهار ماه و ده روز است، با اینکه آمیزش نشده است. «وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ فَرَضَ لَهَا مَهْرًا» اگر «مهر المسمی» ای در کار نبود، «فَلَيْسَ لَهَا مَهْرٌ»، چون مهر را ذکر نکردند. مهر نه رکن عقد است، نه شرط صحت عقد! حتی اگر در نکاح بگویند ما نکاح می‌کنیم به شرطی که مهر نباشد، این شرط درست است چون شرط مخالف مقتضای عقد نیست، این طور نیست که عقد مرهون مهر باشد «رُكْنًا أَوْ شَرْطًا»، حتی «سَيَأْتِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ» در باب «مهور» که اگر شرط عدم مهر هم بکنند باز این عقد صحیح است.

پرسش: مخالف سنت نیست؟

پاسخ: نه! اگر بخواهند مهر بکنند یک «مهر السنة» ای هست، نه مخالف سنت! نکاح نظیر بیع نیست یا نظیر اجاره نیست که ثمن باید در کار باشد؛ لذا فرمود که اگر چنانچه مهری ذکر نشد او سهمی ندارد؛ اما چون زوجه اوست ارث می‌برد، چون زوجه اوست عده وفات دارد، همین!

«إِنْ كَانَ فَرَضَ لَهَا مَهْرٌ فَلَهَا مَهْرُهَا وَ عَلَيْهَا الْعِدَّةُ وَلَهَا الْمِيرَاثُ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فَرَضَ لَهَا مَهْرٌ فَلَيْسَ لَهَا مَهْرٌ وَلَهَا الْمِيرَاثُ وَ عَلَيْهَا الْعِدَّةُ»^۱ حالا در جریان «متعّه» آنجا مهر جزء رکن است و اگر ذکر نشود باطل است؛ اما اگر چنانچه در عقد دائم مهر ذکر نشود محذوری ندارد.

همین خبر را که مرحوم شیخ طوسی نقل کرد با این سند، با سند دیگر هم نقل شده است.^۲

روایت ۲۱ که مرحوم شیخ طوسی «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع» نقل کرد این است که «إِذَا تَوَفَّى الرَّجُلُ عَنْ امْرَأَتِهِ» اگر مردی همسر گرفت و قبل از آمیزش مُرد. «إِذَا تَوَفَّى الرَّجُلُ عَنْ امْرَأَتِهِ وَلَمْ يَدْخُلْ بِهَا فَلَهَا الْمَهْرُ كُلُّهُ» تمام مهر را می‌برد. این کلمه «کل» را آوردند در برابر آن نصف. اگر بفرماید «فلها المهر» معلوم می‌شود کل مهر است. تنصیف قید می‌خواهد نه تتمیم! اگر بخواهند بگویند همه مهر را بدهد، قید «همه» لازم نیست، بگویند «فلها المهر»؛ اگر بخواهند تنصیف کنند می‌گویند «لها نصف المهر». «إِنْ كَانَ سَمِيَ لَهَا مَهْرًا وَ سَهْمُهَا مِنَ الْمِيرَاثِ» این هم مال این زن هست، «وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ سَمِيَ لَهَا مَهْرًا لَمْ يَكُنْ لَهَا مَهْرٌ وَ كَانَ لَهَا الْمِيرَاثُ»^۳ اگر نامی از مهر برده نشد «مهر المسمی» که در کار نیست، آمیزش هم که نشد تا «مهر المثل» باشد تا عوض بُضع باشد، ارث هم که می‌برد.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۳۱.

۲. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۸، ص ۱۴۵.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۳۲.

ملاحظه بفرمایید این روایات «تمام المهر» است، یک؛ در صورتی که زوج بمیرد، دو؛ دیگر سخن از مرگ زوجه نیست که آیا این تفصیل بعداً درست است بعداً درست نیست، بین مرگ زوجه و زوج فرق بگذارند؟ اگر شوهر قبل از آمیزش بمیرد «تمام المهر» و اگر زوجه قبل از آمیزش بمیرد «نصف المهر»، آیا چنین تفصیلی راه دارد یا ندارد؟ این روایاتی که در طایفه ثانیه الآن داریم می‌خوانیم که مرحوم شیخ طوسی نقل کردند، اینها همه برای مرگ زوج است قبل از آمیزش با «تمام المهر».

روایت بیست و دوم این است که «فِي الْمُتَوَقَّى عَنْهَا زَوْجُهَا إِذَا لَمْ يَدْخُلْ بِهَا»، حضرت فرمود: «إِنْ كَانَ فَرَضَ لَهَا مَهْرًا فَلَهَا مَهْرُهَا الَّذِي فَرَضَ لَهَا» یا «فُرِضَ لَهَا» این مرد فرض کرده یا برای او فرض شده است؛ یعنی «تمام المهر». پرسش: اینکه موافق عام نشد، آنها هم تمام می‌دانند؟

پاسخ: هر چه که آنها می‌دانند و ما می‌گوییم که موافق عامه نیست. ببینیم این طایفه ثانیه را می‌شود در اثر وفاق عامه برطرف کرد و ترجیح داد، یا نه این طور نیست؟ آیا موافقت کتاب مقدم است یا نه؟ آیا مخالفت عامه مقدم است یا نه؟ راه جمع‌بندی؛ آنکه مرحوم شیخ طوسی دارد یک حرف است، مرحوم صاحب وسائل با اینکه در این گونه از موارد به جمع روایات نمی‌پردازد، پنج شش دلیل اقامه می‌کند علیه شیخ طوسی و راه شیخ طوسی را نمی‌پذیرد و همان «نصف المهر» را می‌پذیرد و آن طایفه اولی را مقدم می‌دارد بر طایفه ثانیه.

«وَلَهَا الْمِيرَاثُ وَعِدَّتُهَا أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا كَعِدَّةِ الَّتِي دَخَلَ بِهَا وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فَرَضَ لَهَا مَهْرًا فَلَا مَهْرَ لَهَا»، یک؛ «وَعَلَيْهَا الْعِدَّةُ»، دو؛ «وَلَهَا الْمِيرَاثُ»، سه.

این روایت را «قَاسِمُ بْنُ عُرْوَةَ» و همچنین «قَاسِمٌ عَنْ عَلِيٍّ» با دو سند دیگر نقل کردند.^۱

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۳۲.

مرحوم شیخ طوسی روایت بیست و سوم را هم نقل کرد «عَنْ عَلِيِّ بْنِ الثُّعْمَانِ عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الرَّجُلِ يَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ فَيَمُوتُ عَنْهَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا»؛ ازدواج هست، قبل از آمیزش شوهر می‌میرد، حکم چیست؟ «قَالَ لَهَا صَدَاقُهَا كَامِلًا». اگر «كَامِلًا» را هم نمی‌فرمود «لَهَا صَدَاقُهَا» یعنی تمام مهر. تنصیف قید می‌خواهد نه تکمیل! اینکه دارد همه مهر را بدهید کاملاً باید بدهید، معلوم می‌شود یک نکته‌ای در کار است. «لَهَا صَدَاقُهَا كَامِلًا وَ تَرْتُهُ»، چون زوجه اوست «و تَعْتَدُ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْرًا كَعِدَّةِ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا».^۲ این شبیه آن نیست، این خود اوست، منتها شبیه زوجی است که آمیزش کرده باشند؛ وگرنه «كَعِدَّة» دیگر شبیه او نیست. تمثیل است و نه تشبیه! یک وقتی می‌گوییم «زید كالأسد» این می‌شود تشبیه، یک وقتی می‌گوییم «الإنسان كزید» این تمثیل است یعنی مثال است یعنی فرد اوست. این تشبیه او نیست.

روایت ۲۴ و ۲۵ می‌ماند که طلیعه نزاع بین این بزرگواران است که تمام مهر را مقدم می‌دانند با بزرگوارانی که نصف مهر را؛ شیخ طوسی این طایفه ثانیه را مقدم می‌داند، معروف بین اصحاب تقدیم طایفه اولی است، صاحب وسائل تمام قد از آن طایفه اولی دارد حمایت می‌کند و این «تمام المهر» را یا حمل بر تقیّه می‌کنند یا به عوامل دیگر.

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۸، ص ۱۴۶.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۳۲.